

بررسی و نقد مناسبات ولایت و منتظران از دیدگاه تصوف گنابادی

جواد اسحاقیان ذُرچه^۱
حجت حیدری چراتی^۲

چکیده

یکی از شاخه‌های تصوف در دوره اخیر، «گنابادی»ها هستند. این گروه که شاخه‌ای از «نعمت‌اللهیه»اند، در موضوعات اعتقادی دارای عقایدی ویژه هستند. از جمله این که در موضوع انتظار و چگونگی تحقق ولایت در دوران غیبت و نیز وظایف منتظران برای بهره‌مندی از این ولایت، دیدگاه‌های خاصی دارند؛ مانند طرح ادعای نوعی نیابت خاصه در امور معنوی و ولایی برای بزرگان خود به منظور هدایت مردم توسط ایشان در دوران غیبت، لزوم بیعت پیروان با قطب فرقه در جهت استکمال ایمان و پذیرش اعمال مومنان، بهره برداری خاص از القاب و عناوین، مانند قطب، شیخ، اوتاد و ابدال که این کار به تدریج، اهمیت و جایگاه خود امام معصوم و نقش وساطت فیض و هدایتگری ایشان را تضعیف می‌کند؛ همچنین طرح مسئله اجازه در دوران غیبت و رساندن امتداد این اجازات به امام زمان عجل‌الله فرجه و نیز سرسلسله ولایی آن‌ها به امیرالمؤمنین علیه السلام.

نتیجه تبیین این مناسبات آن است که از دیدگاه گنابادی‌ها، تحقق انتظار صحیح و هدایت در عصر غیبت، بر وجوب شناخت و معرفت اقطابی مبتنی است که از سلسله ائمه اجازه خاص دارند و دارای الهامات غیبی و قدرت خاص هدایت معنوی از سوی ائمه علیهم السلام هستند.

واژگان کلیدی: منتظران، مناسبات ولایت، شیخ، گنابادی، بیعت، ولایت شمسیه و قمریه.

«تصوف» بخشی از فرقه‌های باطن‌گرا است که از قرون اولیه اسلامی بروز و ظهور داشتند. این فرقه دارای انشعابات و شاخه‌های متعددی است. از جمله شاخه‌های تصوف که در ایران فعالیت دارند، «گنابادی‌های نعمت‌اللہی» هستند. در توضیح سیر رهبران و بزرگان این فرقه می‌توان چنین گفت:

پس از امتداد سلسله نعمت‌اللہیه تا اوایل قرن اخیر و رسیدن این سلسله به شخصی به نام سعادت‌علیشاه، حاج ملاسلطان محمد (سلطان‌علیشاه) اهل بیدخت گناباد جانشین او شد و در زمان وی سلسله گنابادی شهرت یافت. سلطان‌علیشاه که در حکمت مدعی شاگردی حاج ملاهادی سبزواری بود، از بزرگان تصوف در قرن چهاردهم و صاحب آثاری در گرایش شیعی تصوف است. از جمله آثار او است: سعادت‌نامه، تنبیه‌النائمین، مجمع‌السعادات و ولایت‌نامه به فارسی و تفسیر مشهور کامل قرآن به سبک عرفانی شیعه به نام «بیان‌السعاده فی مقامات‌العباده» به زبان عربی است. وی در ۱۳۲۷هـ.ق در بیدخت به قتل رسید و در همان جا مدفون شد. پس از او این شاخه به سلسله نعمت‌اللہی گنابادی یا سلطان‌علیشاهی شهرت یافت (همایونی، بی تا: ۱۹۹-۲۲۰).

در حال حاضر از میان شاخه‌های سلسله‌های نعمت‌اللہی، گنابادی بیش‌ترین طرفدار و فعالیت‌ها را در ایران دارد و نور علی تابنده قطب این شاخه گنابادی هاست.

شاخه‌های تصوف و از جمله گنابادی‌ها به موضوع ولایت و مهدویت، توجه ویژه‌ای داشته‌اند؛ زیرا مشروعیت خود را بر اجازات متصل به ائمه علیهم‌السلام مبتنی می‌دانند و از طرفی بسیاری از آثار علمی و عملی خود را بر محور ولایت تبیین می‌کنند. در حال حاضر نیز نوعی از ولایت برای بزرگان خود قائلند که به «ولایت قمریه» معروف است و در سایه «ولایت شمسیه» معنا پیدا می‌کند.^۱

در نقد گنابادی‌ها برخی آثار منتشر شده است که در بخش تاریخ، کتاب‌هایی مانند «تاریخ

۱. ولایت قمریه در برابر ولایت شمسیه (ولایت کلیه) است. بنابراین، ولایت قمریه را همان ولایت اقطاب می‌دانند که جزئی است.

و جغرافیای تصوف» نوشته جمعی از مؤلفان؛ «ارزش میراث صوفیه» از دکتر عبدالحسین زرین کوب؛ «معروف کرخی (ناموس تصوف)» از مهدی عمادی نگارش یافته و در تحلیل و نقد عقاید، آثاری مانند «راز گشا» از کیوان قزوینی، «کشف الاشباه» اثر حاج فردوسی و برخی کتاب‌های دیگر که نقد کلی تصوف است؟ همچون «جلوه حق» اثر آیت الله مکارم شیرازی را می‌توان نام برد. البته می‌طلبید که در مورد موضوع خاص گنابادی‌ها با محوریت خاص مهدویت و انتظار و مؤلفه‌های آموزه مهدویت از دیدگاه گنابادی‌ها تحقیقی تحلیلی صورت پذیرد.

با توجه به ماهیت صوفیانه و روش‌های عملی موجود در گنابادی‌ها، محورهایی که مورد بحث قرار می‌گیرند، عبارتند از:

۱. جایگاه مفهوم ولایت در منظومه اعتقادی گنابادی‌ها؛
۲. انواع ولایت، وساطت فیض و نحوه اتصال معنوی و بیعت؛
۳. مهدویت، انتظار و ظهور از دیدگاه گنابادی‌ها.

جایگاه ولایت

تعریف و توصیف ولایت

گنابادی‌ها، ولایت را «پیوند شجره الاهی» دانسته‌اند که از وجود بیعت گیرنده به دل بیعت کننده متصل می‌شود؛ و آن پیوند، صورت ملکوتی ولی امر است که از راه باطن به واسطه بیعت و اتصال صوری، به دل بیعت کننده متصل می‌شود و به همان صورت ولی امر ایمانی است (سلطان علیشاه، ۱۳۲۳: ۷۵).

ولایت در گنابادی‌ها بدین شکل وصف می‌شود؛ تنها راه هدایت انسان‌ها و دسترسی به کمالات، اطاعت کامل از بیعت گیرنده است که این بیعت گیرنده مصداقی از ولایت کلیه می‌باشد. بنابراین، آنچه در این راه اصالت دارد و اولویت محسوب می‌شود، همراهی با این اشخاص است. به عبارت دیگر: بیعت کننده مسئول پیدا کردن مسیر معنوی و باطنی است و شخصا موظف است در این مسیر اقدام کند. از طرف دیگر، بیعت گیرنده در تحقق ولایت و

تکمیل ایمان دارای جایگاهی محوری است و دیگر اعمال و عبادات، ذیل این جایگاه اصلی مفهوم پیدا می‌کند و در نهایت، محصول این پیوند صورت ملکوتی‌ای است که به بیعت گیرنده منتقل می‌شود و هدایت یافتگی فرد از این راه اثبات می‌گردد.

در عبارات گنابادی‌ها، در مورد رابطه این پیوند با اعمال و عبادات پیروان به صراحت سخن گفته شده است:

«...اگر کسی تحت ولایت آنان [اقطاب و مشایخ] نباشد و عمل به غیر از اطاعت ولی داشته باشد [اعمال و عبادات وی] باطل و بیهوده است» (نور علیشاه، ۱۳۴۳: ۲۱۹).

نیز در مورد اهمیت این ارتباط ولایی گفته‌اند:

«اگر این پیوند بخشکد، صاحبش مرتد فطری می‌شود که امید فلاح در او نیست و در این صورت اگر تمام عالم جمع شوند برای اصلاح وی، امکان ندارد اصلاح شود» (سلطان علیشاه، ۱۳۲۳: ۸۲-۸۳). این نکته نشان می‌دهد که تأیید بیعت گیرندگان در این گروه، نقش بسیار مهمی در تحقق حقیقت ایمان دارد؛ به گونه‌ای که دیگر اعتقادات و اعمال عبادی پیروان، به پذیرش این مصادیق ولایت وابسته است و اگر از این مسیر تخطی شود، شخص پیرو، مرتد فطری محسوب می‌شود که با وجود مسلمان بودن والدین وی، خود او از دایره اسلام خارج خواهد بود.

امتداد این پیوند تا زمان مرگ نیز حائز اهمیت است؛ به گونه‌ای که ملا سلطان گنابادی گفته است: «اگر پیوند ولایت را به سلامت به دم مرگ ببرد، اگر گناه جن و انس را بروی شانه خود ببرد، تمام را بپاشاند و هیچ معصیت با وجود آن پیوند ضرر نمی‌رساند» (نور علیشاه، ۱۳۴۶: ۲۲۳).

در مورد درجه اعتبار این پیوند ولایی به روایاتی استناد کرده‌اند، مانند این روایات که اگر شخصی شب و روز به عبادت و روزه و حج مشغول باشد؛ ولی اهل ولایت نباشد، از مؤمنان محسوب نمی‌شود و مورد مذمت خواهد بود (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۲: ۱۹). سپس توضیح می‌دهند که در مقوله رابطه سالکان و مشایخ هم، اگر شخصی هفتاد سال عبادت کند؛ اما در صورت سرپیچی از ولی و قطب، سودی برای او ندارد (نور علیشاه، ۱۳۴۶: ۲۱۹). لذا بیعت با بزرگان

خود را نشانه پذیرش اعمال و پیوند با ولایت الاهی و تجلی آن می‌دانند.

جایگاه و ارتباط ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام با قبولی عبادات از منظر گنابادی‌ها به گونه‌ای وصف می‌شود که نوعی استغنا در شخص شکل می‌گیرد و این گمان را ایجاد می‌کند که او در انجام دادن اعمال عبادی به رعایت حدود و مرز نیازی ندارد و همان محبت و ولایت برای او کافی است. در این زمینه گفته‌اند: «... و آن پیوند [با ولایت و قطب و شیخ] صورت ملکوتی ولی امر است... همان صورت است [که معادل] حب علی علیه‌السلام [است] که هیچ سیئه‌ای به آن ضرر نمی‌رساند (سلطان علی‌شاه، ۱۳۷۹: ۷۶). مستند آن‌ها در این مقوله روایاتی است در مورد حب اهل بیت علیهم‌السلام، مبنی بر آن که به پشتوانه حب اهل بیت علیهم‌السلام، اعمال ناپسند منظور نمی‌شود؛ از جمله این که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةٌ، لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَ بُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» (ابن شاذان قمی، ۱۴۲۳: ۲۵۹؛ حلی، ۱۹۸۲م: ۲۵۹ و دیلمی همدانی، ۱۴۰۶، ج ۲: ۱۴۲).

نکته قابل ذکر، این که مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بر اساس بندگی و اطاعت خداوند و دوری از گناهان است و خود آن‌ها نیز به لحاظ عصمت و پاکی و طهارت از گناهان است که صاحب چنین ولایتی هستند. این حدیث گویای نکته‌ای است که به آن اشاره شد: ... به شیعیان ما ابلاغ کن که ما بی نیاز نمی‌کنیم از خداوند چیزی را [بدین معنا که صرف محبت به شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام، موجب بی‌نیازی آنان از عمل نیست] و برسان به شیعیان ما که نرسد آنچه پیش خدا هست، مگر به عمل (صدوق، ۱۳۷۶، ۱: ۳۸۰).

در روایت دیگر، امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند:

ای جابر! به خدا قسم جز به اطاعت خداوند تبارک و تعالی به او تقرب نمی‌توان جست و صرف ادعای همراهی با ما، مجوزی برای آزادی از آتش دوزخ نیست (کلینی، ۱۴۰۱، ۳: ۱۱۹).

انواع ولایت، وساطت فیض و نحوه اتصال معنوی و بیعت

همان گونه که در مورد اصل اسلام و تشیع، توجه به روایت متواتر ثقلین و دیگر دلایل

مشهود است؛ دو اصل مهم در هدایت انسان‌ها نقش دارند که یکی متن قرآن کریم است و دیگری معصوم و ولی الهی که باید در کنار این متن قرار بگیرد تا انسان‌ها از گمراهی نجات یابند. در چارچوب اعتقادی گنابادی‌ها نیز این موضوع (ضرورت وجود مبین و کاشف بودن در کنار قرآن) با تفسیری خاص دیده می‌شود. در این مورد گفته‌اند: قرآن بدون شیخ و قطب معنا ندارد و خالی از حقیقت است (نور علیشاه، ۱۳۴۶: ۱۶۲). نیز ملاعلی گنابادی می‌گوید: اگر چنین صوفی زیر آسمان نباشد، قرآن را مبین نباشد، بلکه عترت هم نباشد (همان: ۲۱۸).

تعبیر دیگر در این بخش به جایگاه مشایخ صوفیه در هدایت قرآنی مربوط است. به عنوان نمونه در مورد آیه‌ای از سوره عصر: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا و...﴾ چنین تفسیر می‌کنند که همه در زیان کاری هستند، مگر کسانی که دست در دست شیخ مجاز قرار دهند (همان). آنان این گونه تفسیر از آیات قرآن را به برخی منابع روایی (مانند روایات جلد دوم وسائل الشیعه) منتسب دانسته‌اند (همان).

بنابراین، در جریان هدایت انسان‌ها وساطت فیض اهمیت یافته است و سلسله وسائط باید به‌درستی روشن و مستند شود.

در شکل کلی، فرقه‌های باطن‌گرا نوعی اتحاد بزرگان خود با انبیا را مطرح می‌کنند و اوج ولایت را انبیای الهی دانسته‌اند که باید دیگر اولیا، خود را به آن منبع متصل و مستند کنند و گنابادی‌ها نیز در تحلیل چگونگی تحقق وساطت فیض از همین ایده بهره گرفته‌اند. آن‌ها رهبران معنوی خود را به عنوان فروع و در امتداد معصومین قلمداد می‌کنند؛ چنان‌که در جایی این گونه ذکر می‌کنند: به عقیده ما بزرگان سلسله جنبه ظلیت (سایه) نسبت به مقام کلیه ولایت دارند (محبوب علیشاه، ۱۳۷۳: ۵۲۸).

دو نکته در مورد ادعای ولایت ظلیه

۱. بر اساس آنچه در برخی منابع تصوف وجود دارد، در ولایت معصومین عليه السلام با ولایت اقطاب مورد ادعا نوعی عینیت و آمیختگی بوده و ظلیت به این شکل تفسیر شده و مورد نظر بوده است:

شهرام پازوکی می‌گوید:

ولایت در تصوف با ولایت در تشیع شباهت فراوانی دارد. اعتقاد به وجود امام، به عنوان قطب عالم امکان، بامفهوم قطب در تصوف تقریباً یکسان است. البته این موضوع، چهارچوب خاصی ندارد و رسیدن به مقام ولایت در هر زمان برای هر کس ممکن است.^۱

بنابراین، نوع ولایت مطرح شده در این گروه، با ولایت معصومین علیهم‌السلام و ولایت معنوی آن بزرگواران قرابت و شباهت فراوانی داشته که با مباحث مربوط به انحصار این‌گونه ولایت در معصومین علیهم‌السلام که در آیات و روایات^۲ وجود دارد در تعارض است.

۲. بر فرض پذیرش موضوعی به نام ولایت ظلیه، اثبات آن برای اشخاص و تطبیق آن بر مصادیق خاص دلیل دارد؛ و الا ادعای فرقه‌هایی که برای رهبرانشان چنین مقامی را قائل هستند، باید صادق دانست.

نحوه اتصال و ارتباط انواع ولایت

سلسله‌های معنوی و ولایی به صورت معین و منصوص وجود دارد و این اتصال قطع شدنی نیست، در این مورد گفته‌اند: «بدین سبب، ائمه اثنی عشر که صاحبان ولایت شمسیه

۱ بخش‌هایی از گفته‌های شهرام پازوکی (ر.ک: اعلان انقراض فرقه نعمه‌اللهیه، فرج الله عقیفی، و نیز مجموعه عرفان ایران، مصطفی آزمایش، ش ۷ ص ۳۳-۳۷ و نیز بحث ولاءها و ولایت‌ها از مجموعه آثار شهید مطهری).

۲ آیاتی مانند آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (مائده: ۵۵)، آیه اولی الامر: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) که در این آیات و تفاسیر و شان نزول‌هایی که برای آن‌ها نقل شده است، انحصار ولایت خاص برای معصومین علیهم‌السلام و همان دوازده امام استنباط می‌شود و نیز روایاتی مانند لوح جابر و حدیث اثنی عشر و احادیثی که مقایسه هر کس دیگر را با آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باطل می‌داند.

(اسناد لوح جابر: مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳: ۱۴۵؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱: ۶۹؛ اسناد تفسیر آیه ولایت: مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵: ۱۸۳-۲۰۶؛ سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱: ۴۷۹-۴۸۵؛ مشهدی، کنز الدقائق، ج ۴: ۱۴۴-۱۵۴؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱: ۲۰۹-۲۴۸ و کلینی، ج ۱: ۲۸۹-۲۹۰).

بودند، از خوان نعمتشان مشایخی تربیت شده و سلسله‌هایی جاری گردیده» (همان: ۳۲). بنابراین دیدگاه، ولایت معصومین علیهم‌السلام و انبیا مانند سرچشمه‌ای است که جریان پیدا می‌کند و اقطاب و بزرگان تصوف از این سرچشمه اخذ ولایت می‌کنند. با این بیان روشن می‌شود که اینان تربیت معنوی و هدایت الهی را به عنوان ولایت قمریه توسط بزرگان خود جاری می‌دانند که این حرکت در امتداد ولایت شمسیه است و تنها از راه اجازات و رابطه استادی و شیخوخیت، این سلسله‌ها مشروعیت یافته و این مناسبات شبیه جریان ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است.

از منظر ملا سلطان گنابادی عمده براهین بر شیخوخیت و اخذ طریقت و پیروی کردن وصحت آن، نص بود (اجازه از معصوم و قطب قبلی) و تمام اهتمام مشایخ به اخذ همین اجازه بوده است^۱ (سلطان علیشاه، ۱۳۲۳: ۲۴۰).

اکنون باید دید که سالکان و هدایت جویان چگونه از این ولایت استمداد می‌کنند و چگونه می‌توانند نقش خود را در این سلسله و تربیت ولایی اجرا کنند.

برای تبیین این نوع استمداد، تعریف خاصی از شیعه بیان کرده و گفته‌اند:

شیعه کسی است که «بیعت خالصه ولویه» دارد؛ یعنی از خود امام یا از سوی شخص مجاز (مانند قطب) دارای بیعت باشد و با این ارتباط و اتصال، صورت ملکوتیه برای شخص حاصل می‌شود؛ و الا شیعه نیست و فقط محب است (گنابادی، ۱۳۸۵: ۱۸).

در این جا باید توجه کرد که آنچه در متون اسلامی در مورد و خصوصیات شیعه ذکر شده است، شناخت و معرفت امام معصوم علیهم‌السلام و تبعیت از دستورات پروردگار و امامت معصومین علیهم‌السلام است و فراتر از این، شروطی مشخص نشده و حتی اگر منظور از صورت ملکوتی نوعی کشف و شهود باشد، چنین توصیه و دستوری به شیعیان داده نشده است. موضوع دیگر در این بحث، ادعای دستگیری و هدایت معنوی اشخاص است که این

۱ برای مطالعه بیشتر در این زمینه و نقد آن (ر.ک: در کوی صوفیان، محمد تقی واحدی صالح علیشاه).

دستگیری، توسط بزرگان صوفیه صورت می‌پذیرد. به این عنوان که این بزرگان رابطه‌ای دو سویه دارند؛ یعنی با عنایت خداوند به وسیله ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به مراتب بالای معنوی رسیده‌اند و از طرف دیگر مدعی هستند که خود را برای خدمت معنوی دیگران وقف می‌کنند. در این زمینه گفته‌اند:

[اقطاب] در اثر بندگی و نظر مربی، دل صافی پیدا کرده‌اند... رویی به خلق دارند برای تربیت و بردن [خلق] به سوی خدا و رویی از غیب خود به غیب که فیض دریابند (صالح علیشاه، ۱۳۶۷: ۱۲۰).

بر اساس آیات و روایات و سیره معصومین مربوط به تبعیت از ولایت؛ قرار گرفتن تحت ولایت الهی و اولیای او با انجام دادن تکالیف الهی ممکن است؛ تکالیفی که در متون دینی مطرح شده است؛ مثلاً: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱). بر اساس این آیه اگر کسی می‌خواهد در عبادت خود خالص شود و عبادتش بر اساس محبت حقیقی باشد، لازم است از شریعت که بر محبت و دوستی مبتنی است و تبلور دهنده اخلاص و اسلام می‌باشد و صراط مستقیم خدا است و سالک را با نزدیک‌ترین راه به خدا می‌رساند، پیروی کند. بنابراین، ولایت جز با پیروی معنا ندارد. در آیه دیگر آمده است:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (جاثیه: ۱۸ و ۱۹).

پس بر کسی که مدعی ولایت خدا و دوستی او است، واجب است که از رسول او پیروی کند؛ تا این پیروی به ولایت خدا و به محبت او منتهی شود.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَمَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَالُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ؛ هرکس مطیع ما باشد او ولایت ما را دارد و هرکس نا فرمانی خدا کند، او دشمن ماست. ولایت ما به کسی نمی‌رسد، مگر به وسیله عمل و ورع، تقوا و پارسایی (کلینی، ۱۴۱۰: ج ۲: ۷۵).

راه عملی تحقق این تقوا در دوران غیبت، دینداری و اجرای تکالیف الهی از طریق

پیروی از علما است. در روایات معصومین علیهم السلام بر این نکته تاکید شده است؛^۱ در عین حال، اطاعت از این عالمان لازم الاطاعه به احراز شروطی، مانند علم و تقوا و دوری از دنیا طلبی مشروط است؛^۲ یعنی تبعیت در فروع دینی نیز بیعت بدون قید و شرط و تسلیم محض و مطلق نیست، بلکه به وجود شرایط عام در علما مقید است.

نحوه ارتباط متقابل مشایخ و سالکان و چگونگی تحقق واقعی این پیوند: از منظر این فرقه، برای قرار گرفتن تحت لوای حضرت قائم علیه السلام باید با شیخ و استاد مجاز بیعت کرده باشد. همچنین بیان می‌شود که برای راهیابی به ملکوت و مستنیر شدن به این نور نیز باید این بیعت واقع شود. در جهت نورانی شدن و دسترسی به ملکوت و از یاران قائم شدن باید به شیخ مجاز دست داد؛ زیرا «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ» (گنابادی، ۱۳۸۷: ۲۲).

در واقع، بیعت، راهی برای قرار گرفتن در مجرای هدایت و بلکه تنها راه هدایت است.

۱. تقه الاسلام کلینی از عمر بن حنظله چنین نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از اصحاب [یعنی از شیعیان] که در مورد قرض یا میراث نزاعی بینشان بود و برای رسیدگی به سلطان یا قضات مراجعه کرده بودند؛ آیا این جایز است؟ فرمود: «هر که در حق یا باطل دادخواهی نزد ایشان برد، در حقیقت به طاغوت دادخواهی کرده است و هر چه را به حکم آن‌ها بگیرد، به حرام گرفته است؛ اگر چه حق ثابت او باشد؛ چرا که آن را به حکم طاغوت - کسی که خدا دستور داده به آن کفر بورزند - گرفته است. خدای تعالی فرموده است: «می‌خواهند دادخواهی نزد طاغوت برند، حال آن که امر شده‌اند که به او کفر بورزند.» پرسیدم: پس چه کنند؟ فرمود: «نظر کنند به سوی کسی که از شما حدیث ما را روایت کرده، در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را می‌شناسد. پس باید او را به عنوان قاضی و حکم بپذیرند؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام. پس آن‌گاه که به حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، حکم خدا کوچک شمرده شده است و ما را رد کرده است. آن‌که ما را رد کرده، خدا را رد کرده است، و این در حد شرک به خداوند است» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۶۷).

۲. مانند این روایت از امام حسن عسکری علیه السلام: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ.» امام عسکری علیه السلام - بعد از تبحر و تقلید عوام یهود از علمای فاسقشان فرمودند: «اگر [مسلمانان] از چنین فقهای تقلید کنند، مانند همان یهودیانی هستند که خداوند آنان را به سبب تقلید و پیروی از فقهای فاسق و بدکارشان نکوهش کرده است. اما هر فقیهی که خویشستندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی‌ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آن‌ها» (طبرسی، ج ۲: ۴۵۸).

بنابراین، شیخوخیت و تحقق سلسله وساطت فیض یک طرف محور هدایت؛ و متصل شدن به شیخ مجاز و بیعت طرف دیگر آن است.

آنان برای تبیین رابطه شیخوخیت و لزوم برقراری این اتصال، تفسیر خاصی از روایات ارائه می‌کنند، همانند نمونه‌ای که قبلاً در اهمیت اصل ولایت عنوان شد.^۱

نکته قابل تأمل در این قسمت، این که اقطاب و بزرگان صوفیه بنا بر چه ملاکی می‌توانند در جایگاه وساطت فیض و ولایت قرار بگیرند؟ طبعاً یکی از معیارهای اولیه این جایگاه، صلاحیت‌های علمی، خصوصاً در عرصه آموزه‌های دین است؛ در حالی که افراد مدعی این مقامات، فاقد هر گونه علوم اکتسابی و ظاهری بوده و فقط اصطلاحاً، صفای قلب و شور و عشق و رسیدن به مرتبه کشف و شهود را کافی دانسته‌اند! (غنی، ۱۳۸۹: ۵۳۷).^۲

برخی محققان و نویسندگان به شکل تفصیلی به تحلیل مباحث ولایت در تصوف پرداخته‌اند.^۳

۱. منظور شخصی است که شب را به عبادت و روز دائم الصوم است؛ ولی ولایت ندارد، که روایت وی را مذمت می‌کند و این‌که اگر شخصی به این صورت هفتاد سال نیز عبادت کند (با سرپیچی از ولی و قطب) برای او سودی ندارد (صالحیه: ۱۹).

۲. این جریان در گروه‌های تصوف منحصر به گنابادی‌ها تنها نیست و نمونه‌های دیگر هم دارد. از باب مثال: شمس تبریزی؛ چنان که از کتاب‌های تراجم احوال عرفا برمی‌آید، از اهل علم نبوده است و به گفته خودش، پس از مدتی تحصیل، جذب ذکر می‌شود و ترک تحصیل می‌کند. (جانی، *نفحات‌الانس من حضرات القدس*، ۳۰۵). با وجود این، جلال‌الدین رومی را شیفته و دل‌باخته خود ساخته بود؛ تا آن‌جا که مولانا او را مظهر تام و کامل خدا برمی‌شمرد و به مقام پرستش او ارادت می‌ورزد. دیوان مولانا جلال‌الدین رومی معروف به «کلیات شمس تبریزی» مرکب از چندین هزار بیت و حاوی مدح و ستایش شمس تبریزی است (داوود الهامی، *عرفان و تصوف*: ۱۴۴).

۳. ر.ک: کتاب راز گشا، نوشته کیوان قزوینی. این کتاب از انحرافات و مشکلات متعددی که در بزرگان این گروه وجود داشته، سخن می‌گوید. بر این اساس، شروط لازم برای وساطت فیض در این اشخاص احراز نمی‌شود و بر اساس شواهد گاهی این شروط نقض هم شده است. مشکل دیگر آن‌که اگر افراد متعددی مدعی مجاز بودن باشند و دستورات متفاوت و ناهمگونی ارائه کنند، چه خواهد شد و چه معیاری برای ارزیابی آنان وجود دارد؟

مهدویت، انتظار و ظهور از دیدگاه گنابادی‌ها

اصل اعتقاد به مهدویت

وساطت فیض در منظومه اعتقادی گنابادی‌ها دارای جایگاه مهمی است و نحوه اتصال و ارتباط با مربیان الهی یکی از مفاهیم کلیدی در این منظومه است. از آن جا که در هر عصر باید این آموزه امتداد داشته باشد، در آخرالزمان و عصر غیبت نیز باید سازو کارهای لازم برای آن تبیین شود. سوال اصلی این است که در زمان غیبت، چگونه ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بر مومنان اعمال می‌شود و انسان‌های منتظر چگونه از این چشمه معنوی استفاده کنند؟ در این میان نقش عالمان دین نیز باید روشن شود و نیز این‌که راه یافتگان به این ولایت اهل بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند و خود در مسیر کمال معنوی دیگر مومنان دارای چه نقشی هستند؟ در گروه گنابادی‌ها ولایت معصوم به دید کلی و مطلق نگریسته می‌شود و بزرگان و مشایخ در امتداد و پرتو آن ولایت کلی، صاحب ولایت و نقش جزئی می‌شوند. این موضوع در دوران غیبت، به گونه‌ای با بحث مهدویت و انتظار ارتباط دارد، بدین لحاظ که گنابادی‌ها بر تشیع دوازده امامی بودن خود و اعتقاد به امام غایب تاکید دارند:

امتیاز شیعه از غیر شیعه این است که شیعه به‌طور کلی از اهل طریقت و غیر آن‌ها معتقدند که هیچ زمانی زمین از حجت خالی نیست و اهل طریقت واقعی در زمان غیبت هم در مورد نماینده امام غایب همین عقیده را دارند (هیات تحریریه کتابخانه صالح، ۱۳۶۷: ۳۱۶).

«... در اویش شیعه افتخار می‌کنند که دوازده امامی و پیرو حضرت حجت بن الحسن علیه‌السلام،

امام غائب می‌باشند» (همان: ۲۴۳).

نیابت و وساطت در دوران غیبت امام زمان علیه‌السلام

پیش از ورود به مبحث نیابت، لازم است ارتباط اصل مهدویت را با نیابت از دیدگاه آنان

بیان کنیم:

محبوب علیشاه در وصف این موضوع گفته است:

مهدی در لغت به معنای هدایت شده و از القاب و اوصاف همه ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام

است که هر کدام در زمان خودشان هادی و مهدی و خلف و حجت و صاحب السیف بوده‌اند که فرمود: «كُلُّنا هادٍ و كُلُّنا مَهْدِيٌّ» و هر کدام لقب خاصی نیز داشته‌اند؛ مانند باقر و صادق و تقی و هادی و زکی و مهدی منتظر، حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام دوازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که لقب خاص آن حضرت نیز همان مهدی است. مهدویت نوعی نیز اگر بعضی اظهار داشته‌اند، به این معنا است که ذکر شد؛ یعنی همه آن بزرگواران هادی مهدی هستند و نمایندگان ائمه هدا علیهم السلام فقط از جنبه نیابت که از آن بزرگواران دارند، مهدی ظلی و تبعی و هدایت یافته توسط آن بزرگواران می‌باشند (تابنده، ۱۳۴۸: ۱۳-۱۴).

برای تبیین چگونگی جاری شدن سلسله نیابت در دوران غیبت از دیدگاه گنابادی‌ها، برخی از مستندات و شواهدی را که در کلام آن‌ها وجود دارد و گویای مقامات مربوط به نایب خاص در اقطاب آنان در زمان غیبت است؛ ذکر می‌کنیم:

۱. می‌دانیم روایاتی در مورد انسان منتظر و وظایفش نسبت به امام زمان علیه السلام وجود دارد؛ لذا می‌توان آن احادیث را نسبت به نمایندگان معصوم در دوران غیبت هم صادق دانست؛ به این معنا که دو نوع ولایت کلیه و جزئیه وجود دارد و ولایت کلیه به معصوم و امام زمان علیه السلام مربوط است. در زمان غیبت امام زمان علیه السلام که مظهر ولایت کلیه مطلقه غایب است و صورتاً، به صورت ظاهریه آن حضرت دسترسی نبود، باب ولایت جزئیه مفتوح است و بیان می‌کنند که این اقطاب و مشایخ که اجازه دارند، صاحب ولایت جزئیه هستند که هیچ زمانی از آن‌ها خالی نیست و هر زمان باید بگردیم آن‌ها را پیدا کنیم (صالح علیشاه، ۱۳۴۳: ۱۳-۱۵).

۲. ولایت جزئیه به مشایخ و نماینده امام در هر زمان مربوط است. لذا کسانی که نسبت به ولایت کلیه منتظر محسوب می‌شوند، زمانی به وظیفه خود عمل کرده‌اند که در مورد ولایت جزئیه مشایخ درست عمل کنند (سلطان علیشاه، ۱۳۲۳: ۲۱۵-۲۱۶).

۳. این صاحبان ولایت جزئیه در زمان غیبت، تنها افراد خاص و انتخاب شده ولایت هستند که معرفت و اطاعت آن‌ها واجب دانسته شده است (محبوب علیشاه، ۱۳۷۳: ۵۵۴).

۴. وکلا در دوران غیبت صغرا، سفارت ظاهریه به اطلاعات جزویه است تا زمان معین،

رجال اولیا را سفارت باطنیه است کلیه، چون حاجب و قائم مقام (نور علیشاه، بی تا: ۲۲۳).

مبانی مشروعیت صاحبان ولایت جزیه در دوران غیبت امام

عمده دلیل مشروعیت راهبری معنوی توسط بزرگان صوفیه، مفهوم «اجازه» است. «اجازه» به معنای دریافت مجوز دستگیری و هدایت معنوی مردم عادی است و این مجوز باید بر اساس قواعد و چارچوب‌های تعریف شده تصوف شکل بگیرد. لذا در این مورد گفته‌اند: بزرگان عرفا اجازه خود را مضبوطاً به امام می‌رسانند و در زمان غیبت، به حجت قائم منتظر^{علیه السلام}، به عنوان نیابت و اجازه جزئیه وصل می‌شود (محبوب علیشاه، ۱۳۷۳: ۵۵۴). گفته می‌شود هر کس بیعت کرده باشد، امامت امام دوازدهم^{علیه السلام} را قبول کرده و آن وقت مذهبش دارای حقیقت است. اگر بیعت نکرده باشد، البته بر حسب صورت احکام مسلمانی بر او جاری است (جذبی، ۱۳۸۴: ۷۲).

در جای دیگر با تاکید بر معرفت بزرگانشان در حد معرفت امام، گفته‌اند که هر کس این معرفت را داشته باشد، او را به انتظار ظهور حضرت قائم^{علیه السلام} حاجت نخواهد بود؛ نه در عالم صغیر و نه در عالم کبیر (سلطان علیشاه، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

خود امام زمان^{علیه السلام} کسانی را معین فرمود که از طرف ایشان بیعت بگیرند و تا موقعی که امام ظاهر شود، با همان کسانی که از طرف امام زمان^{علیه السلام} اجازه داشتند، باید بیعت کرد تا وقتی امام^{علیه السلام} ظاهر شود (جذبی، ۱۳۸۴: ۵۳۵).

نتیجه این مباحث آن است که هر فرد تحت تربیت در این گروه، می‌تواند ادعا کند تمامی نسخه‌ها و دستورات معنوی را با واسطه از امام زمان^{علیه السلام} گرفته است. لذا کسی نمی‌تواند در نوع آن دستورات اشکال و خدشه‌ای وارد کند و تخلف و سرپیچی از آن هم در حکم مخالفت با امام زمان^{علیه السلام} خواهد بود.

در مورد بیعت و ارتباط با امام چنین گفته‌اند:

امر اخذ بیعت در این زمان (غیبت صغرا) از طرف امام بر عهده شیخ جنید بغدادی بود. جنید از طرف امام قائم^{علیه السلام}، امام دوازدهم، مامور اخذ بیعت معنوی بود و در زمان غیبت اجازه داشت جانشین تعیین کند و جانشین طریقتی هم تعیین کرد

که شیخ ابو علی رودباری بود (آزمایش، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۳۲).

اهمیت شیخ و وکلا به گونه‌ای است که جایگاه والایی در وساطت دارند؛ به نحوی که چنین گفته‌اند:

امام زمان علیه السلام که معرفتش لازم است، همین شیخ و قطب است که نبودن آن معرفت باعث مرگ جاهلی است (نور علیشاه، بی تا: ۲۱۶-۲۱۷).
بنابراین، هر زمان دارای راهبری است و بدون راهبر، راه را مسدود و حجت را ناتمام می‌دانند.

پس برای تکمیل چرخه هدایت معنوی و تنظیم ساز و کار راهبری معنوی است که آنان بر لزوم وجود حجت در هر زمان تاکید می‌کنند؛ اما وجه تمایز این حرف با آنچه در کلام امامیه وجود دارد، آن است که بر حجیت اقطاب و بزرگان تاکید می‌شود و می‌گویند (شیخ و قطب) همان حجتی است که زمین هیچ زمان از آن خالی نمی‌باشد (صالح علیشاه، ۱۳۶۷: ۲۳۰).

نکته قابل تامل، این که چگونه عینیت بین معصومین و اقطاب تعریف می‌شود و اگر بنا باشد این عینیت را بپذیریم، دیگر به رساندن اتصالات و اجازات به امام معصوم علیه السلام نیازی وجود ندارد. از سوی دیگر در مورد این ادعا که مشایخ، اجازات خود را به معصومین علیهم السلام می‌رسانند، باید گفت: اولاً، این گونه نیست که تنها مستند نبوت و حجت‌های الهی مانند پیامبران، خبر و تصدیق انبیا و حجج قبلی باشد، بلکه در کنار آن، خود دارای ادله و اعجاز مستقل بوده‌اند؛ ثانیاً، چنین دلیلی (تصدیق حجت قبلی) تنها در مورد انبیا و ائمه علیهم السلام است و دلیلی وجود ندارد که در مورد مربیان معنوی و اقطاب نیز جاری گردد.

پس از بیان مباحث مربوط به انتظار و نحوه اتصال و ارتباط با وساطت فیض در دوران غیبت، اکنون به موضوع دیگری می‌پردازیم که از دید آن‌ها گویای علم و الهامات غیبی و الهی برای اقطاب و بزرگان تصوف است و تاکید و تحلیلی که در مورد سخنان بزرگانشان در موضوع دوران غیبت و نزدیکی ظهور انجام می‌دهند، به نوعی مؤید همان مقامات معنوی و ولایت جزئیه است که قبلاً ذکر شد.

در این زمینه مستندی که وجود دارد، مطالبی همچون پیشگویی‌های شاه نعمت الله ولی^۱ است. آن‌ها در آثار خود به اشعار وی استناد می‌کنند. بخش‌هایی از اشعار وی را که به دوران نزدیک به ظهور مطرح شده است، بیان می‌کنیم:

در خراسان و مصر و شام و عراق	فتنه و کارزار می‌بینم
دور ایشان تمام خواهد شد	لشگری را سوار می‌بینم
نایب مهدی آشکار شود	بلکه من آشکار می‌بینم
سیدی را ز نسل آل حسن	سروری را سوار می‌بینم
جنگ او در میان افغان است	لشکرش پیشمار می‌بینم
پادشاهی تمام دانیایی	سروری باوقار می‌بینم
بندگان جناب حضرت او	سر بسر تاجدار می‌بینم
تا چهل سالای برادر من	دور آن شهریار می‌بینم
بعد از آن خود امام خواهد بود	که جهان را مدار می‌بینم
صورت و سیرتش چو پیغمبر	علم و حلمش شعار می‌بینم

در سخنرانی افرادی مانند مصطفی آزمایش^۲، تحلیل‌هایی در این مورد بیان شده است:

۱. شاه نعمت الله اهل خرافات نبوده و از بزرگان عرفان است و گفته‌اند حقایق را می‌دیده است.

۲. منبع و ماخذ این اشعار و پیش‌گویی‌ها الهی و به مصحف حضرت زهرا علیها السلام منتسب است.

۳. این مطالب از مخزن اسراری گرفته شده که به کلید رمزی نیازمند است که فقط عارفان به آن دسترسی دارند.

۴. وقوع این حوادث در عراق و شام به صورت چرخه‌ای و هماهنگ با واقعیت زمان حال

۱. نعمت الله، فرزند عبدالله، ملقب به نورالدین به سال ۷۳۱ هـ. ق در شهر حلب از کشور شام تولد یافت (حمید، فرزام، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت الله ولی، ص ۱۷) وی دارای عقاید عرفانی خاصی بوده و خودش را شایسته مقام ولایت می‌دانست (شاه نعمت الله ولی، رساله تفسیر لاله‌الاله جزو رسائل شاه نعمت الله ولی، ج ۴: ۸۸).

۲. از فعالین اخیر صوفیه در بحث تفسیر مباحث صوفیه و سخنگوی آنان در خارج از کشور.

مطابق است و این انطباق‌ها در هیچ زمانی این‌گونه محقق نشده است و اولین بار است که با واقعیت منطبق می‌شود.

۵. در امتداد اشعاری که بیان می‌شود، دقیقاً سال‌هایی تعیین می‌شود که تعیین زمان برای ظهور است:

زان‌که من در این تشویش خرمی یار می‌بینم
بعد از امسال و چند سال دیگر عالمی چون نگار می‌بینم
چون زمستان پنجمین بگذشت ششمین خوش بهار می‌بینم

۶. هرچند به نوعی مباحث مربوط به این پیشگویی‌ها را با مطالب نوستر آداموس مقایسه می‌کند؛ برای تبیین چگونگی این پیشگویی‌ها و اختصاصات آن گفته است که جنس پیش‌گویی‌های آداموس نجوم است، ولی پیشگویی‌های شاه نعمت‌الله، عرفانی بوده است.

بر اساس تفسیری که آقای آزمایش از این اشعار عنوان می‌کند، این پیشگویی‌ها، در هفتصد سال قبل و اقتباس شده از علوم غیبی و به‌طور خاص دریافت‌هایی از مثل مصحف فاطمه علیها السلام بوده است و این پیشگویی‌ها از سنخ نجوم و... نیست؛ بلکه در آن‌ها از خدا و قدرت او سخن گفته می‌شود.^۱

نکاتی در مورد این پیشگویی‌ها

۱. اولین نکته آن است که نسخه‌های متعددی در مورد اشعار شاه نعمت‌الله وجود دارد. پیشگویی‌های شاه نعمت‌الله ولی از طریق اشعار منسوب به وی نقل شده که این اشعار در طول چند قرن دستخوش تحریف و تصحیف و کسر و اضافه فراوان گردیده و به کلی مسخ شده است. برخی از فرقه‌ها و احزاب، بنا به امیال و اغراض خصوصی از دخل و تصرف ناروا در قصیده مزبور که متضمن پیشگویی است، خودداری نکرده‌اند؛ تا آن‌جا که شناخت ابیات اصلی و تشخیص صحیح از سقیم و سره از ناسره در این قصیده مشکل است (فرزام، ۱۳۷۹: ۳۷۵).

۱. اقتباس از سخنرانی‌های ویدیویی مصطفی آزمایش در موضوع شاه نعمت‌الله ولی: www.Dorrtv.org

۲. سند و مدرکی ارائه نمی‌گردد و امور به شکل مسلم جلوه داده می‌شود. در این صورت، اگر هر کس دیگر از راه‌های خاص خود دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کند، چه اتفاق خواهد افتاد و چه معیاری برای صدق و کذب آنان خواهد بود؟ چنان که مشاهده می‌کنیم، در طول تاریخ، شبیه این حوادث در برخی کشورهای ذکر شده در شعر شاه نعمت الله، اتفاق افتاده؛ اما ظهور محقق نشده است؛ خصوصاً حوادثی وجود داشته که به علائم حتمی شباهت بسیاری داشته؛ ولی ویژگی‌های علائم الظهور در آن‌ها نبوده است. برخی محققان به این موضوع با تفصیل پرداخته‌اند.^۱

۳. این مباحث با علائم حتمی که در روایات ذکر شده است، سازگاری ندارد (نعمانی، ۱۳۷۶: ۲۶۱).

۴. این گونه پیشگویی‌ها و انطباقات، قبل از امثال آقای آزمایش هم انجام شده؛ در حالی که ظهور، با وجود گذشت زمان تعیین شده اتفاق نیفتاده است. به عنوان نمونه در دوران صفوی به استناد چنین پیشگویی‌ها، شاهان صفوی مقامات خاصی برای خود قائل شده‌اند (جعفریان، ۱۳۹۱: ۱۳۳-۱۳۶).

رویکرد کلی فرقه‌ها و مدعیان، به سمت ملاقات‌گرایی و ادعای ارتباط خاص با امام زمان عجل الله فرجه است. این مسیر در مورد گنابادی‌ها هم تحقق یافته است.

همسو با مباحث مربوط به تربیت باطنی و معنوی، موضوع مهم دیگر، چگونگی ارتباط اهل سلوک با حجت و امام عصر عجل الله فرجه است. از نکاتی که توسط گنابادی‌ها مطرح می‌شود، می‌توان دریافت که ملاقات و ارتباط همیشگی از دعاوی آنان است. در این زمینه این موضوع به کل صوفیان تعمیم داده شده است: «هر صوفی برای امور خود همیشه خدمت قائم غایب عجل الله فرجه می‌رسد» (نورعلیشاه، بی تا: ۲۲۶).

کیوان قزوینی که از یاران ملاسلطان گنابادی است، به دلیل نرسیدن به مقامات، به استاد خود شکوه می‌کند و ملاسلطان بیان می‌کند که بعد از ملاقات با امام زمان عجل الله فرجه مشکل را بیان می‌کنم.

۱. ر. ک: تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور اثر مصطفی صادقی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

بنابراین، نحوه حل مشکلات معنوی و باطنی از راه ملاقات با امام عنوان شده است. در موارد دیگری نیز ادعای ملاقات و رؤیت امام عصر علیه السلام صراحتاً مطرح می‌شود (قزوینی، ۱۳۷۶: ۳۸).

نتیجه گیری

۱. در این گروه‌ها یک نظام تربیتی و دلدادگی معنوی خاصی تعریف می‌شود که شخص پیرو در جریان هدایت معنوی خود باید اصطلاحاً از ظواهر بگذرد و به عمق و باطن و حقیقت ولایت برسد؛ در حالی که خود اهل بیت علیهم السلام تا آخر به رعایت ظواهر مقید بودند.
۲. مفهوم ولایت و ولایت پذیری در گنابادی‌ها با نیابت عامه و استمرار ولایت معصومین متفاوت است.
۳. با توجه به مبانی مطرح شده در مورد لزوم اتصال با اقطاب و بزرگان و بیعت با آنان؛ بسیاری از مسلمانان که این بیعت را ندارند، به مرز ارتداد و... می‌رسند.
۴. با در نظر گرفتن مباحث مربوط به مهدویت و نوع سلوک باطنی می‌توان گفت: ارتباط خاص و تأیید شدن توسط امام زمان علیه السلام از دعاوی آنهاست.
۵. معتقدند در امور معنوی شیخ مجاز و قطب لازم است و در امور ظاهری، فقها و مراجع.
۶. در مرحله دیگر، به دلیل مقامات خاصی که برای مشایخ و اقطاب مطرح می‌شود، جایگاه آنان در حد نوعی امامت و مهدویت نوعی ارتقا می‌یابد.
۷. در بحث انتظار، قرائت ویژه‌ای از انتظار ارائه شده که بیش‌تر به مشایخ و اقطاب متکی است.
۸. تحقق ارتباط و ملاقات با امام زمان علیه السلام ادعا شده است.
۹. نگاه ویژه آنان به علائم ظهور و پیش‌بینی‌های بدون دلیل و اتقان امثال شاه نعمت‌الله ولی، از جمله ادعاهای آنها در مسئله حوادث قبل از ظهور است.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن شاذان قمی، أبو الفضل سدیدالدین (۱۴۲۳ ق). *الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبي طالب* علی شکرچی، قم، مکتبه الامین.
۲. ابن عربی، محمد بن علی (بی تا). *فتوحات مکیه*، قاهره، هیئة المصریه دار الکتب.
۳. ابن فناری، محمد بن حمزه (۱۳۶۳). *مصباح الانس*، تهران، فجر.
۴. أبو شجاع دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار (۱۴۰۶ ق). *الفردوس بمأثور الخطاب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۵. آزمايش، مصطفی (۱۳۷۸). *عرفان ایران* (مجموعه مقالات)، تهران، حقیقت.
۶. _____ (بی تا). *تاریخچه سلسله صوفیه نعمت اللهیه و فرقه مشعبه* (از ورود جناب سید معصوم علیشاه دکنی به ایران تا کنون)، بی جا، بی نا.
۷. الهامی، داوود (۱۳۷۴). *عرفان و تصوف*، قم، مکتب اسلام.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا). *صحیح بخاری*، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر.
۹. برقی، محمد بن خالد (۱۴۱۶ ق). *المحاسن*، قم، المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام.
۱۰. بیچاره بیدختی گنابادی صالح علیشاه، محمد حسن (۱۳۶۷). *یادنامه صالح*، تهران، انتشارات حقیقت.
۱۱. تابنده، سلطان حسین (۱۳۸۴). *نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم*، تهران، بی نا.
۱۲. _____ (بی تا). *رساله رفع شبهات*، تهران، انتشارات حقیقت.
۱۳. التکره، علی بن محمد بن محمد (بی تا). *تمهید القواعد*، تصحیح: رضانی خراسانی، مؤسسه ام القرى.
۱۴. جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۰). *نفحات الانس من حضرات القدس*، به کوشش دکتر محمود عابدی، تهران، اطلاعات.
۱۵. _____ (۱۳۵۶). *نقد النصوص*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۶. جذبی، سید هبة الله (۱۳۸۴). *رساله جذبییه* (شرح حال سید هبة الله جذبی)، گرد آوری: علیرضا جذبی، تهران، نخل دانش.
۱۷. جعفریان، رسول (۱۳۹۱). *مهدیان دروغین*، تهران، علم.
۱۸. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۲). *شمیم ولایت*، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۹. حرالعالمی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ ق). *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۸). *ممد الهمم*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۱. حلی، حسن بن یوسف (۱۹۸۲م). *نهج الحق و كشف الصدق*، بیروت، دار الكتاب اللبناني.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۶ ق). *المفردات فی غریب القرآن*، قم، طلیعة النور.
۲۳. رضا علیشاه، سلطان حسین (۱۳۳۷). *رساله رفع شبهات*، تهران، حقیقت.
۲۴. سبزواری، ملا هادی بن مهدی (بی تا). *شرح برمشوی معنوی*، بی جا، سنایی.
۲۵. سلطان علیشاه، محمد گنابادی (۱۳۲۳ ق). *ولایت نامه*، تهران، حقیقت.
۲۶. _____ (۱۳۷۹). *مجمع السعادات*، تهران، حقیقت.
۲۷. شاه نعمت الله ولی، سید نعمت الله (۱۳۴۳). *رساله تفسیر لاله الا الله جزو رسائل شاه نعمت الله ولی*، تهران، انتشارات خانقاه نعمت اللهی.
۲۸. شیرازی، ملا صدرا (۱۳۸۳). *شرح اصول کافی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۹. _____ (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*، ترجمه: محمد خواجهوی، تهران، مولی.
۳۰. صادقی، مصطفی (۱۳۸۹). *تحلیل تاریخی نشانه های ظهور*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۱. صالح علی شاه، محمد حسن (۱۳۴۳). *مقاله امتیاز شیعه*، بی جا، بی نا.
۳۲. _____ (۱۳۶۷). *یادنامه*، تهران، حقیقت.
۳۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶). *امالی*، ترجمه کوه کمره ای، تهران، کتابچی.
۳۴. طباطبائی، محمد حسن (۱۴۱۱ ق). *المیزان*، بیروت، منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۵. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳). *الاحتجاج*، مشهد، مرتضی.
۳۶. غنی، قاسم (۱۳۸۹). *تاریخ تصوف در اسلام*، تهران، زوار.
۳۷. فرزاد، حمید (۱۳۷۹). *تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت الله*، تهران، سروش.
۳۸. قزوینی، کیوان (۱۳۷۶). *راز گشا*، مقدمه: محمود عباسی، بی جا، بی نا.
۳۹. قیصری، داود (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۰. _____ (۱۳۸۱). *رسائل قیصری*، تصحیح: آشتیانی، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۴۱. کاشانی، عبد الرزاق (۱۳۷۲). *اصطلاحات صوفیه*، ترجمه: محمد خواجهوی، تهران، مولی.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱ ق). *اصول کافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت، دار الصبر.
۴۳. گنابادی، سلطان محمد (۱۳۸۷). *بشارة المؤمنین*، تهران، حقیقت.
۴۴. _____ (۱۳۸۵). *سعادت نامه*، تحقیق: سینعلی کاشانی، تهران، حقیقت.
۴۵. محبوب علیشاه، علی تابنده (۱۳۷۳). *خورشید تابنده*، تهران، حقیقت.
۴۶. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۶). *غیبت نعمانی*، بی جا، بی نا.

۴۷. هیات تحریریه کتابخانه صالح (۱۳۶۷). *یادنامه صالح* (شرح حال صالح علیشاه و چند مقاله)، تهران، حقیقت.
۴۸. یشربی، سید یحیی (۱۳۸۷). *عرفان نظری*، قم، بوستان کتاب.
۴۹. یزدان پناه، سید ید الله (بی تا). *جزوه شرح منازل السائرین*، بی جا، بی نا.
۵۰. _____ (بی تا). *دروس عرفان نظری*، دائرة المعارف علوم عقلی اسلامی، بی جا، بی نا.
۵۱. www.Dorrtv.org

